

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

اشرف دهقانی
۱۴ نومبر ۲۰۱۹

به یاد گرامی بهروز دهقانی که در پیوند اندیشه و عمل صمیمی بود! (۱۵)

در جامعه تحت سلطه اختناق و سانسور که راه را بر انتشار هرگونه کتاب و مقاله آگاه گرانه بسته و سدی در مقابل جوانان جهت کسب شناخت و آگاهی از جامعه و چگونگی تغییر آن ایجاد کرده بود، برای بهروز و همین طور صمد و کاظم خواندن آثار مترقی و آگاه گرانه به زبان ترکی نعمت بسیار بزرگی بود. خواندن این آثار حتی در رابطه با کار و زندگی آنان تأثیر بسزائی داشت، چنانچه مثلاً مطالعه زندگی جلیل محمد قلی‌زاده که وی نیز زمانی معلم روستا بود در چگونگی برخورد آنان به شاگردانشان کاملاً تأثیر گذار بود. در همین مورد یکی از رفقای آن دوره در رابطه با صمد نوشته است: "از تعریف هائی که می کرد به نظر می رسید که مطالعه شرح حال جلیل محمد قلی‌زاده، نویسنده آذربایجانی که او نیز مدت ها به کار معلمی در روستاها مشغول بوده است در او تأثیر بسزائی داشته است. از دلسوزی ها و مهربانی های این معلم بزرگ در حق شاگردانش یاد می کرد و بی آن که ابراز دارد، خود نیز راه او را می پیمود." (یادمان صمد بهرنگی، علی اشرف درویشیان – "صمد چگونه رشد کرد"، صفحه ۵۲۹).

در شرایط دیکتاتوری بعد از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۳۲، بهروز همچنان که از آموزش و ارتقاء سطح آگاهی و دانش خود لحظه ای غافل نبود سعی داشت به هر ترتیب که می‌توانست ایده‌ها و نظرات مترقی را در میان خانواده، شاگردان و دوستان و در سطح جامعه رواج دهد. یکی از این راه ها ترجمه آثاری از نویسندگان مترقی جهان بود که در مواردی ترجمه و انتشار آنها مجاز بود. او هنوز دانشگاه را تمام نکرده بود که دست‌اندرکار ترجمه اثری از ماکسیم گورکی از انگلیسی به فارسی شد که در همان مقطع تحت عنوان "افسانه‌های ایتالیا"، ترجمه بهروز دهقانی، از چاپ بیرون آمد. ترجمه این اثر، به طور گویا بیانگر توجه و گرایش بهروز به کارگران و زحمتکشان و دغدغه های فکری او می‌باشد. در "افسانه‌های ایتالیا" تصویر گویائی از زندگی کارگران و محرومترین توده‌های مردم آن دیار همراه با آمل و آرزوهایشان ارائه شده است که خواننده با ترجمه کاملاً روان و دلنشین بهروز در جریان آنها قرار می‌گیرد. در مقدمه ای که بهروز در اسفند ماه [حوت] ۱۳۴۰ بر این اثر نوشته است می توان دید که عشق به انسان و انسان دوستی تا چه حد با وجود او در آمیخته بود. پاراگرافی از آن مقدمه چنین است: "از لابه لای قصه

ها، عشق به انسان نیک آشکار است. در "فوماگاردیف" از زبان یکی از آدم ها می گوید: " من هیچ حقیقت نوشته در کتاب ها را نمی شناسم ک در نظرم از انسان ارزشمندتر باشد!" و از این میان به مادران که آفرینندگان زندگی اند و به کودکان که مردان و سازندگان فردا، بیشتر عشق می ورزد. کودکان را "قاصدان بهار" می نامد و فریاد می زند: " آهای جوان ها، آینده از آن شما باد!" آینده ای که پدران و مادران با دست های نیرومند خود برای فرزندان می سازند. "بی مناسبت نیست یادآوری شود که صمد با افتخار از این اقدام بهروز صحبت می کرد و آن را به عنوان اولین کار بهروز در زمینه ترجمه به دوستان و آشنایان خود معرفی می نمود. نویسنده " صمد چگونه رشد کرد" در کتاب "یادمان صمد بهرنگی- علی اشرف درویشیان، صفحه ۵۲۸ ، اهمیت این کار بهروز را به طور مختصر چنین توضیح می دهد: "در آن روزها کتاب افسانه های ایتالیا اثر ماکسیم گورگی توسط بهروز از متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده بود. انتشار این کتاب فرصتی بود برای بحث در باره گورگی و مبارزات او. شناخت راه گورگی هر روز شور بیشتری به بحث های ما می بخشید. ولی باید اذعان داشت که هنوز تا شناخت واقعی نقطه نظرهای فلسفه علمی و مارکسیسم- لنینیسم راه زیادی در پیش داشتیم."

در مقطع مورد بحث، برگزاری جلسه بحث و مباحثه در مورد مسایل اجتماعی، یکی دیگر از فعالیت های بهروز به همراه دوستانش بود. خانه ما تنها دو اتاق داشت که راهروی کوچکی که آن را دهلیز می نامیدیم، آنها را از هم جدا می کرد. یکی از این اتاق ها هر هفته، در روزهای جمعه پذیرای دوستان بهروز که در رأس آنها صمد بهرنگی و کاظم سعادت قرار داشتند، می شد. نویسنده عالیقدر، غلامحسین ساعدی نیز یکی از آن دوستان بود که تا زمانی که در تبریز بود همراه با دوستان دیگر بهروز هر هفته به خانه ما می آمد. بعدها هم که وی در تهران ساکن شد، هر وقت از تهران به تبریز می آمد در خانه ما در جمع دوستان بهروز حضور می یافت. این جمع دوستان به واقع هر هفته با هم جلسه بحث و مباحثه در مورد مسایل مختلف جامعه، کتاب ها و یا مجلات تازه منتشر شده و از این قبیل برگزار می کردند. برگزاری چنان جلسات هفتگی مبین درگیری بهروز و دوستانش با مسایل اجتماعی و ادبی و فرهنگی می باشد و حکایت از دلمشغولی های بهروز دارد. آبا برای آنها چائی تهیه می کرد و کلاً ما یعنی همه اهل خانه، دوستان نزدیک بهروز که همانا دوستان نزدیک صمد و کاظم هم بودند را همیشه می دیدیم و کاملاً آنها را می شناختیم. گاه دوستان جدیدی هم به دوستان قدیمی اضافه می شدند. البته صمد و کاظم در میان همه این دوستان جایگاه ویژه ای در نزد ما داشتند. آبا این دو را در کنار بهروز انسان های بسیار والائی می دانست و علاقه خاصی نسبت به آنها داشت. این علاقه تا آنجا بود که آبا درباره آنها می گفت آنچه در مورد امامان می گویند دروغ است. امامان صاحب آن خصال خوب و معرفتهائی که به آنها نسبت می دهند نبودند. معرف چنان خصال و معرفت ها و عظمت ها، بهروز و صمد و کاظم هستند.

در فاصله بین سال های ۱۳۳۸ تا پانزده خرداد ۱۳۴۲، در شرایطی که سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم بر کشور با بحران مواجه بود شدت یابی مبارزات توده ها، فضای سیاسی جامعه را کاملاً دگرگون نمود. در این فاصله چندین اعتصاب کارگری که یکی از مشهورترین آنها اعتصاب ۳۰ هزار کارگر کوره پزخانه های تهران بود و نیز اعتصاب رانندگان تاکسی به وقوع پیوست. همچنین باید از تظاهرات بزرگ چهارم اسفند [حوت] ۱۳۳۹ در دانشگاه تهران یاد نمود که طی آن، دانشجویان مبارز ماشین منوچهر اقبال را به آتش کشیدند. منوچهر اقبال در آن مقطع رئیس دانشگاه تهران و رهبر حزب میلیون بود ولی پیش از آن از سال ۱۳۳۶ به مدت سه سال و نیم مقام نخست وزیری شاه به عنوان دیکتاتور حاکم را داشت و یکی از خدمات او به دستگاه سرکوب شاه، برپا نمودن "ساواک" که مخفف "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" می باشد، به شمار می رفت. همچنین در آن دوره در میان

مبارزات توده‌ها اعتصاب سراسری معلمان کشور مبارزات بسیار پُرشوری بود که با توجه به وقایعی که به دنبال آن اعتصاب پیش آمد، برجستگی بیشتری هم یافت. شکی نیست که این اعتصاب با زندگی بهروز به عنوان معلم در ارتباط بود و لذا توضیح بیشتر در مورد آن لازم است.

در شرایطی که بحران اقتصادی کشور را فرا گرفته و قیمت‌ها به طور سرسام‌آور بالا رفته بود، شرایط معیشتی معلمان با توجه به حقوق ناچیزشان غیرقابل‌تحمل گشته بود. این دلیل اصلی مبارزات معلمان بود. در عین حال درست در چنین شرایطی شریف امامی که در پی تضادهای درونی حکومت شاه و سقوط دولت اقبال به مقام نخست‌وزیری رسیده بود بی‌اعتناء به شرایط زندگی معلمان اعلام کرده بود که قصد محدود کردن تعطیلات مدارس را دارد. مجموعه این فشارها باعث نارضایتی شدید معلمان کشور گشته و آنها را به مبارزه می‌طلبید. واضح است که در شرایط دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، معلمان خود از امکان داشتن تشکل محروم بودند. اما در فقدان تشکل راستین معلمان، ارگانی به نام "باشگاه مهرگان" به وجود آمده بود که در رأس آن یکی از نمایندگان مجلس هیجدهم شورای ملی از تهران به نام محمد درخشش که پیشتر دبیر یکی از دبیرستان‌های تهران بود قرار داشت. این تشکل که به واقع توسط بالائی‌ها به وجود آمده و اصلاح‌طلب و نقش سوپاپ اطمینان برای خاموش کردن آتش مبارزات معلمان را داشت، خود را به عنوان "مجمع صنفی" معلمان معرفی می‌کرد.

"باشگاه مهرگان" در ۱۸ بهمن [دلو] ۱۳۳۹ طی قطعنامه‌ای درخواست افزایش حقوق معلمان را مطرح کرد. مطالعه این قطعنامه وضع اقتصادی معلمان در آن زمان را تا حدی آشکار می‌کند. در آنجا نوشته شده بود: "معلمان می‌گویند حقوق یک دبیر لیسانسه کمتر از حقوق یک مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت است و ما خودمان مکرر نوشتیم که حقوق یک معلم کمتر از حقوق یک راننده دولتی و به مراتب کمتر از یک راننده تاکسی است. یک لیسانسه در وزارت فرهنگ ماهی ۴۰۰ تومان می‌گیرد ولی لیسانسه دیگر با همان تحصیلات و پایه معلومات در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان دریافت می‌کند." (در واقعیت امر اما حقوق بهروز در زمانی که لیسانسه زبان انگلیسی شده بود، فقط ۳۰۰ تومان بود و نه ۴۰۰ تومان و در ضمن افرادی هم با همان مدرک لیسانس در برخی از ادارات بیش از سه هزار تومان حقوق ماهیانه داشتند).

باشگاه مذکور قطعنامه و اعلامیه‌های خود را به مدارس سراسر ایران می‌فرستاد. این امر در مقطعی بود که شرایط جدیدی در جامعه ایجاد شده و منجر به کاهش شدت اختناق و ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی در جامعه شده بود. به واقع شدت‌گیری تضادهای درونی حکومت که رژیم را با یک بحران سیاسی روبه رو ساخته بود از یک طرف و رشد و گسترش مبارزات توده‌ها از طرف دیگر و در شرایطی که برنامه انجام اصلاحات ارضی در دهات ایران از طرف امپریالیسم امریکا به رژیم شاه دیکته شده بود، لزوم یک فضای باز سیاسی را ایجاد می‌نمود. با اینحال رعب و وحشت غیرقابل‌تصور که ساواک با بگیر و ببند و جنایاتش در دل مردم آفریده بود هنوز پابرجا بود. از این رو علی‌رغم ارسال اعلامیه‌های باشگاه فرهنگیان به مدارس، هر مدیری جرأت پاسخ به آن اعلامیه‌ها و پخش آنها را به خود نمی‌داد. در این زمان بهروز که مدیریت یک مدرسه را به عهده داشت، بی‌هیچ ترسی و به عنوان یک وظیفه مبارزاتی، اعلامیه‌های رسیده را که به هر حال در دفاع از معلم نوشته شده بودند فوری در میان معلمان پخش می‌کرد. حتی او به همراه صمد و کاظم آن اعلامیه‌ها را کپی کرده و به دست معلمان مدارس دیگر که مدیرانشان از ترس، آنها را در اختیارشان نگذاشته بودند، می‌رساندند. بهروز که در آن زمان هنوز ۲۱ سالگی خود را تمام نکرده بود، یکی از اولین تجربه‌های سیاسی از این دست را از سر می‌گذراند. فعالیت‌های پُرشور او به همراه صمد و کاظم این ثمر را داشت که آنها توانستند معلمان آذرشهر و دهات اطراف را در آذرشهر گرد آورده و

آنها را به اعتصاب سراسری معلمان که روز ۱۲ اردیبهشت [ثور] (۱۳۴۰) تعیین شده بود بکشاند. نکته قابل توجه در برگزاری اعتصاب توسط بهروز و صمد و کاظم و دوستانشان در قصبه یا شهرک آذرشهر این بود که در آن شرایط در برخی شهرستان‌ها که از آذرشهر هم بسیار بزرگتر بودند خبری از اعتصاب نبود. اما در روز موعود، معلم‌های آذرشهر و دهات اطراف در وسط خیابانی در این شهرک تجمع کرده و دست به یک اعتراض عملی علیه رژیم شاه زدند که بعد از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] اولین اعتراض از این دست بود.

همانطور که می‌دانیم تظاهرات مسالمت‌آمیز معلمان و دانش‌آموزان در تهران در میدان بهارستان مقابل مجلس در روز ۱۲ اردیبهشت [ثور] ۱۳۴۰ با حمله وحشیانه نیروهای انتظامی رژیم شاه روبه‌رو شد و منجر به واقعه خونین تیراندازی مأموران به سوی تظاهرکنندگان و کشته شدن معلم مبارز، ابوالحسن خانعلی گردید. پس از شهادت خانعلی، مبارزه معلمان با شور بیشتری ادامه یافت و اگر چه در شرایط فقدان یک رهبری انقلابی در جامعه به نتایج چشمگیری دست نیافت، اما در تغییر فضای سیاسی به نفع مبارزه و اعتراض و رشد آگاهی و ارتقای روحیه مبارزاتی در میان توده‌ها تأثیرگذار بود. اعتصاب سراسری معلمان و رویداد خونین متعاقب آن در میدان بهارستان و تداوم مبارزه، تضادهای درونی حکومت را شدت بیشتری داد و منجر به استعفای شریف امامی از پست نخست‌وزیری گردید. بعد از سقوط شریف امامی، علی امینی جانشین وی شد و در پاسخگویی به مبارزات معلمان، در کابینه خود به محمد درخشش (رئیس یا مسئول باشگاه مهرگان) سمت وزارت فرهنگ را داد. با این انتصاب اما نه در شرایط زندگی معلمان و نه در سیستم فاسد حاکم بر آموزش و پرورش کشور تغییری حاصل نشد و مبارزات صورت گرفته توسط معلمان سراسر کشور تا جایی که به شرایط زیستی آنها مربوط بود تنها این ثمره را داشت که چندغازی به حقوقشان اضافه شد- که البته در مقابل افزایش هزینه‌های زندگی به هیچ وجه کافی نبود.

روز ۱۲ اردیبهشت [ثور] به یاد خانعلی، روز معلم نام گرفت و از آن زمان به بعد معلمان مبارز روز معلم را هر سال به طریقی گرامی می‌داشتند تا با زنده نگاه داشتن خاطره آن مبارزات، مشوق اعتراض و مبارزه در مقابل تسلیم‌طلبی باشند. بهروز و دوستانش نیز از جمله معلمان مبارزی بودند که چنین می‌کردند. در اولین سالگرد شهادت خانعلی بهروز به همراه صمد و کاظم سعی کردند یاد معلم مبارز، خانعلی را با اجرای نمایشنامه‌ای در مدرسه خود زنده نگه دارند و در سال‌های بعد نیز بهروز همراه با صمد برای یادآوری و گرامیداشت روز معلم اعلامیه‌هایی را با دست نوشته و آنها را مخفیانه پخش می‌کردند. در مورد این اعلامیه‌ها اسد بهرنگی (در کتاب "برادرم صمد بهرنگی"، صفحه ۸۶) مطرح کرده است: "من مضمون تقریبی یکی از آن اعلامیه‌ها را تا آنجا که در ذهنم مانده است می‌آورم...." معلمان، فرهنگیان! بدانید که امروز روز شهادت دکتر خانعلی معلم بزرگ و یادآور اعتصاب بزرگ معلمان کشور و اعتراض آنها علیه جور و بیداد حکومت‌هاست. این روز، روز معلم است. این روز بر شما مبارک باد. از معلم شجاع دکتر خانعلی یاد بگیرید، حق تان را بخواهید."

طی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، در فضای باز سیاسی، تشکلهای ملی به وجود آمدند و نیروهای بورژوائی (ملی) و خرده‌بورژوائی مشخصاً در "جبهه ملی دوم" و سازمان‌های وابسته به آن متشکل شدند. می‌دانیم که در فقدان یک تشکل چپ، برخی از روشنفکران چپ‌گرا نیز وارد جبهه ملی شده و در آن تشکل به فعالیت سیاسی پرداختند. در این دوره اما بهروز (همینطور صمد و کاظم) به چنان تشکلهای ملی وارد نشدند ولی خود مستقلاً به هر فعالیت سیاسی و روشنگرانه که امکان داشت و در اینجا تاحدی در موردشان صحبت شد دست می‌زدند.

(ادامه دارد)